

**میکائیل دیانی**: ساعت حدود ۱۶:۳۰ است و دانشجویان در انتهای خیابان فلسطین صف کشیده‌اند. افراد زیادی به امید آنکه آنجا دوستی ببینند یا فرشته‌ای برای‌شان کارت بیاورد، زیر آفتاب ایستاده‌اند. زبان‌شان روزه است و چشم‌شان مدام پی دانشجویانی می‌چرخد که از سر خیابان به سمت حسینه می‌آیند. صف کارت‌دارها اما جداست؛ سرشان را پایین انداخته‌اند تا نکند کسی آنها را ببیند و در رودبایستی قرار بگیرند و شرمندشان بشوند؛ در دل‌شان اما قند آب می‌شود. صف آرام‌آرام جلو می‌رود. بچه‌ها کفش‌های‌شان را به کفش‌داری می‌دهند. یکی از دانشجویان مقابل در ورودی حسینه شعری به بچه‌ها می‌دهد که همخوانی کنند. انگار از بچه‌های دفتر تحکیم وحدت است.

ساعت ۵ است و حسینه دارد پر می‌شود. بعضی آن جلو زیر لب شعری زمزمه می‌کنند که ناگهان در حسینه می‌پیچد: «منم باید برم، آره برم سرم بره/ نذارم هیچ حرومی طرف حرم بره» و همه با آن سینه می‌زنند. بعد همان عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم پشت تریبون می‌آید تا شعری را که بچه‌های‌شان بین دانشجویان پخش کرده‌اند، همخوانی کنند. یکی، دو باری تکرار می‌کنند و بعد هم صلوات…

دانشجویان خودجوش شروع به شعار دادن می‌کنند. «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» ترجیع‌بند شعارهاست، و بعد حسینه آرام می‌شود. یک شعار دخترانه اما با بسامد بالا از آن‌طرف خنده حضار را به همراه دارد: «امریکا امریکا فکر نکنی ما زنیم/ تو دهنِت می‌زنیم».

ساعت ۱۷:۱۵ است؛ مسؤولان تدارکات مراسم، صندلی رهبری را می‌چینند؛ یک صندلی معمولی، یک میز کوچک، چند برگ کاغذ و یک خودکار. حالا شیرین‌کاری دانشجویی بعضی‌ها هم گل کرده است. یکی در میان می‌گوید: «آقا اومد». جمعیت نیم‌خیز می‌شود و دوباره می‌نشیند. شعارها هم جنس دیگری گرفته؛ ای پسر فاطمه/ منتظر شماییم…

بالای صندلی رهبری، حدیثی از امیرالمومنین علی علیه‌السلام نصب شده که آقا بارها در همین دیدار های دانشجویی آن را خوانده‌اند: «لَعَلَّكُمْ سُلْطَانٌ، مَنْ وَجَدَهُ صَالٍ بِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَبِيلَ عَلِيٍّ».

رأس ساعت ۱۷:۳۰ پرده‌های جایگاه کنار می‌رود؛ دانشجویان به سمت جلو هجوم می‌برند. دست‌ها رو به آقااست با شعارهای محکم «ای رهبر آزاده/ آماده‌ایم آماده». بعضی چشم‌شان پر از اشک است. آقا می‌خواهند دانشجویان بنشینند اما حالا کسی عقب‌برو نیست، همه در یک فشردگی مطلق به سر می‌برند.

قاری شروع می‌کند به خواندن از آیه ۲۴ سوره انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»

حالا نوبت بچه‌هاست که شعرشان را همخوانی کنند. آقا هم یک نسخه از شعر را در دست دارند و می‌خوانند. دانشجویان به این مصرع می‌رسند که «پشت هر لیختن دشمن یک کمین است» و آقا با تکان دادن سر تأیید می‌کنند. این تأیید در بیت بعد هم که اشاره به «خودکفایی» دارد، دوباره تکرار می‌شود.

مجری صحبتش را با این شعر آغاز می‌کند:

«اول سلام و بعد سلام و سپس سلام

با هر نفس ارادت و با هر نفس سلام

معنای عشق غیر سلام و علیک نیست

وقتی سلام رکن نماز است، پس سلام!»

همان اول کار، مجری چند خط و نشان برای سخنران‌ها می‌کشد: «مسال برای نخستین‌بار یک تریبون مجزا برای مجری در نظر گرفته شده تا مدیریت زمان هم بهتر انجام شود. هر نفر ۷ دقیقه!» بعد رو به آقا می‌گوید: «آقا اجازه هست جلسه را با صحبت دانشجویان شروع کنیم؟» آقا با خنده می‌گوید: «این جلسه که اجازه نمی‌خواهد؛ جلسه برای همین تشکیل شده که بچه‌ها صحبت کنند». جمع هم می‌خندد و صلوات می‌فرستد.

«فرشاد متیوع» دانشجوی نخبه دانشگاه شریف نخستین سخنران است که انگار به نمایندگی از دانشجویان بنیاد نخبگان آمده است. انتقاد دارد از توجه نکردن به پژوهش و طرح‌های خلاقانه و دیوان‌سالاری در حوزه آموزش عالی. چند پیشنهاد هم می‌دهد و آقا از حرف‌هایش یادداشت برمی‌دارند. سپس نقد تند و تیزی به سازمان تأمین اجتماعی می‌کند که دوباره آقا دست به قلم می‌شوند. صحبتش که تمام می‌شود، پیش آقا می‌رود و آقا تحسینش می‌کنند.

مجری از رعایت زمان توسط نخستین سخنران تشکر می‌کند و می‌گوید امیدوارم تا آخر مراسم همه رعایت کنند؛ جمع بلند می‌گوید احسنت!

نفر دوم نماینده گروه‌های جهادی است. آرام صحبت می‌کند اما دغدغه‌هایی جدی از روستاهای دورافتاده به حسینه امام خمینی آورد. می‌گوید مسؤولان باید از جهادی‌ها به‌عنوان معین دستگاه‌های اجرایی کشور در محرومیت‌زدایی استفاده کنند. آقا سر تکان می‌دهند و تأیید می‌کنند. یک کنایه هم به مسؤولان می‌زند: «مسؤولان باید بخشی از وقت خود را در اردوهای جهادی به سر ببرند؛ آن هم نه برای گرفتن عکس یادگاری!» آقا تبسمی بر لب دارند و جمعیت این بار احسنتی بلندتر و یکصداتر می‌گویند. در لابه‌لای صحبتش یکی، دو احسنت می‌مورد دیگر هم از گوشه و کنار حسینه به گوش می‌رسد.

صحبتش که تمام می‌شود، مجری به حالت تذکر به



#### ■ دختر منتقد، از آقا قرآن هدیه گرفت

جمعیت می‌گوید: اگر می‌شود بیجا احسنت نگویید. این‌بار با صدایی بلندتر در جواب او می‌گویند: احسنت! نفر بعدی نماینده جامعه اسلامی دانشجویان است. «حسین اخگرپور» صحبتش را با این عبارت شروع می‌کند: «بسم‌الله و بالله و علی مله رسول‌الله». از خواندن این عبارت، آقا تعجب می‌کنند که قرار است اخگرپور بدش چه بگوید. با تعجب به او نگاه می‌کنند. او متنش را با جمله‌ای از شهید بهشتی ادامه می‌دهد: «من تلخی برخورد صادقاته را به شیرینی برخورد منافقانه ترجیح می‌دهم».

صحبتش را با نقد وزارت علوم شروع می‌کند و چشم‌ها برمی‌گردد به سوی وزیر که در گوشه حسینه روی صندلی نشسته، عرق از پیشانی اخگرپور شره کرده؛ وقت ۷ دقیقه‌ای مجبورش کرده سرعتش را چندبرابر کند.

نماینده جامعه اسلامی به برنامه‌ریزی دسیسه‌چینان برای آینده انقلاب اشاره می‌کند و می‌گوید: «انگار احمق‌ها یادشان رفته سرنوشت مهدی هاشمی راه احمق‌ها یادشان رفته تاریخ دهه ۶۰ و قائم‌مقام معزول را». دانشجویان با تکبیر بدرقه‌اش می‌کنند.

اخرپور کاغذهایش را روی تریبون جا می‌گذارد و پیش آقا می‌رود. با لهجه شیرین آذری‌اش با آقا صحبت می‌کند. آقا هم به آذری از او می‌پرسند: اهل کجایی؟ جوابش را که می‌شنوند، با خنده به او می‌گویند نزدیکی‌های خامنه است. بعد هم آقا در واکنش به ابراز نگرانی او برای آینده انقلاب و فردای انقلاب، یک جمله آرام‌بخش می‌گویند: «نگران فردا نباشید؛ خدای امروز، همان خدای فرداست؛ شماها هم که هستید».

نوبت نماینده دفتر تحکیم است. اخگرپور وقت پایین آمدن می‌خواهد کاغذهایش را از روی تریبون بردارد که بدون توجه به نماینده تحکیم، کاغذهای او را هم برمی‌دارد. مواجهه این دو، صدای خنده را در حسینه می‌پیچاند. «اسماعیل کوهی‌مقدم» دبیر دفتر تحکیم وحدت پیشنهاد می‌دهد آقا جلسه‌ای با کارآفرینان جوان برگزار کنند؛ آقا یادداشت می‌کنند. بعد هم از نبود سازوکار اعتراض در کشور سخن می‌گوید که جمعیت احسنت می‌گویند. نقطه اوج صحبتش درباره شورای عالی انقلاب فرهنگی است؛ می‌گوید «از قضا سرکنگبین صفرافرود/ روغن بادام خشکی می‌نمود». آقا و دانشجویان می‌خندند. «مخبر دزفولی» دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی لبش را می‌گزد و دستی به روی دستش می‌کشد.

کوهی‌مقدم گریزی به مسائل زنان می‌زند و کنایه‌ای به معاونت زنان و خانواده در دولت: «معاونت امور زنان و مثلاً خانواده و فراکسیون زنان مجلس بر خاکستر فمینیستی کردن جامعه می‌دمند». حالا بانوان «احسنت» می‌گویند. آن‌قدر هماهنگ هستند که پسرها همه می‌خندند. مجری دوباره پشت تریبون می‌آید و از رعایت زمان تشکر می‌کند و جمعیت دوباره با خنده به مجری می‌گوید: «احسنت»

«محمدجواد معتمدی‌نژاد» نماینده جنبش عدالتخواه دانشجویی باید پشت تریبون بیاید. قبل از شروع مراسم در



#### حاشیه‌نگاری از دیدار رضانی دانشجویان با رهبر انقلاب اسلامی

## جلسه بی‌اجازه

#### ■ خدای امروز، همان خدای فرداست

است و می‌گوید: «آقاآزادگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مشکل کشور است، اصلاح‌طلب و اصولگرا هم ندارد، معمم و مکلا هم ندارد». آقا در حالی که دارند می‌نویسند، از زیر عینک نگاهش می‌کنند و لبخند می‌زنند. به دولتی‌ها انتقاد می‌کنند که بیابان بی‌آب و علف برجام را به گلایی تشبیه کرده‌اند و جمعیت می‌خندد.

حرفش که تمام می‌شود، مجری در مقام وکیل مدافع برگرزاکنندگان جلسه، جوابش را می‌دهد و می‌گوید: ۴ نفر از سخنرانان از دانشگاه آزاد هستند! اسم و عنوان نفر بعدی را که مجری می‌خواند: «دانشجوی نخبه فارغ‌التحصیل فوق‌دکتری دانشگاه کمبریج انگلیس» و شاغل در «مؤسسه رویان»، همه به نشانه تعجب می‌گویند «وووووه». صحبت «سیدمهدی خلیق رضوی» بیشتر ناظر بر فراهم کردن شرایط برای نخبگان علمی در کشور است و گریزی هم به خدمت سربازی برای آنها می‌زند. گریزی که آقا بعداً در سخنان‌شان می‌گویند بررسی خواهد شد، البته وقتی بعد از پایان صحبت نزد آقا می‌رود، ایشان می‌گویند: نکته شما درباره نظام وظیفه چندان روشن نبود، اگر خواستید بنویسید بدهید. بعد از او نوبت نماینده کانون‌های فرهنگی و هیات‌های مذهبی است؛ از تخصیص نیافتن بودجه‌ها گلگ دارد. آخرین نوبت از آن نماینده اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل است. محکم صحبت می‌کند و بعد از چند سخنرانی با ریتم آرام، دوباره دانشجویان را نیم‌خیز می‌کند. محور بحثش «ارتجاع» است و می‌گوید: «معتدیم چالش امروز ما، ارتجاع نسبت به آرمان‌ها و ارزش‌های اساسی انقلاب اسلامی یعنی استقلال، عدالت و آزادی است». آقا به نشانه تأیید سر تکان می‌دهند. متنش طولانی است و ناچار است مثل نماینده جامعه اسلامی و جنبش عدالتخواه تندتند بخواند. هر فرازش با «احسنت» دانشجویان همراه است اما خودش دستش را بالا می‌گیرد، یعنی اجازه بدهید متن به سرانجام برسد.

از برخورد امنیتی با کارگران مظلوم انتقاد دارد. دست آخر هم می‌گوید: انتهایی که کارگران را با برخوردشان اپوزیسیون می‌کنند «خدا لعنت‌شان کند» آقا لبخند می‌زنند و جمعیت دوباره احسنت می‌گویند.

نقدی به برخی رویکردها در حوزه آزادی دارد که برای کشور هزینه درست می‌کنند. از حاشیه‌سازی‌ها گلایه دارد؛ پای بحث کنسرت را هم به حسینه امام خمینی باز می‌کند و مثال می‌زند که از چند هزار کنسرت، چند تایی آن که لو می‌شود، حاشیه‌سازی می‌کنند. صحبت‌هایش که تمام می‌شود، آقا می‌گویند: «خیلی خوب بود».

۱۱ نفر از دانشجویان سخنرانی کرده‌اند و حالا نوبت آقااست اما یکی از آن وسط بلند می‌شود و اجازه صحبت می‌خواهد. آقا با خنده می‌گویند: «می‌دانید که در این جلسه من کارهای نیستم؛ همه کاره ایشان (مجری) است؛ اگر به من باشد می‌گویم همه صحبت کنند». مجری تذکر می‌دهد که وقت گذشته اما دانشجو دست بردار نیست و فقط ۲ دقیقه وقت می‌خواهد. آقا می‌گویند: از همان جا حرفت را بزن. او گلایه‌هایی درباره وضعیت سیستان و بلوچستان بیان می‌کند و می‌نشیند.

حالا نیمه دوم دیدار است و وقت صحبت‌های آقا و دانشجویانی که بسان کلاس درس پای صحبت استاد نشسته‌اند. آقا می‌گویند: جلسه متنوع بوده؛ انتقاد، گلایه، اعتراض و تأیید؛ همه چیز بود و به معنای واقعی دانشجویی. حالا آقا خودشان را در جبهه دانشجویان تعریف می‌کنند و می‌گویند بسیاری از اعتراض و انتقادهای شما اعتراض‌ها و انتقادهای خود من به دستگاه‌است اما حل کردن و دسترسی به آرمان‌ها هم بسادگی میسر نیست. آقا مثال صدوسیما را می‌زنند و می‌گویند: «بنده در مواجهه با صدوسیما- چه در مدیریت فعلی و چه در مدیریت‌های قبلی- همواره در موضوعات مختلف موضع انتقادی داشته و دارم».

آقا از جوانی و آرمانخواهی دانشجویان صحبت می‌کنند اما وقتی می‌خواهند درباره سن و سال خودشان صحبت کنند، کمی مکث می‌کنند و بعد این بیت از ناصر خسرو را می‌خوانند: «دیر بماندم در این سرای کهن من/ تا کهنم کرد صحبت دی و بهممن» و از تجربه‌شان می‌گویند که دسترسی به آرمان‌ها کار ساده‌ای نیست.

چند نکته درباره انقلابی بودن و انقلابی ماندن که محور بحث‌شان است، بیان می‌کنند. اول آرمان‌ها را برمی‌شمارند و بعد راه‌های رسیدن به آنها و موانع پیش‌رو را.

تذکر جدی‌شان به دانشجویان این است که این مسیر و این انگیزه را ادامه دهید و مانند برخی افراد نباشید که در دوره‌ای همین‌طور پرشور و هیجان بودند اما بعداً خط عوض کردند. آقا در لابه‌لای بحث، کنایه‌هایی هم به دانشجویان می‌زنند. مثلاً وقتی می‌خواهند از کتاب خاطرات علم چیزی درباره رژیم پهلوی نقل کنند، با شوخی به دانشجویان می‌گویند: «حالا شما که متأسفانه اهل کتاب نیستید ولی من کتابخوانم و از شما هم می‌خواهم که کتاب بخوانید». همین‌جا آقا گریزی هم به صحبت دانشجوی سیستمی می‌زنند و زندگی بسیار سخت‌تر از امروز مردم آن دیار را قبل از انقلاب اسلامی یادآوری می‌کنند: «من در همان رژیم در سیستم زندگی کرده‌ام؛ در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و مردم آنجا در بدبختی محض بودند آن زمان».

به بحث آزادی که می‌رسند، صحبت نماینده یکی از تشکل‌ها را تأیید می‌کنند و آزادی را هم از برکات انقلاب می‌خوانند. در یادآوری خفقان رژیم شاه، ماجرای را از دوست پاکستانی‌شان در آن ایام نقل می‌کنند که برای ایشان تعریف کرده بوده؛ اعلامیه‌ای را در یکی از پارک‌های پاکستان خوانده بودند اما این کار در آن زمان برای یک ایرانی بسیار تعجب‌آور بود.

آقا درباره مجال ندادن به انتقاده‌ها در صدوسیما که برخی دانشجویان در صحبت‌های‌شان اشاره کردند، آن‌طرف قضیه را هم می‌گویند که برخی دولتی‌ها طاقّت همین انتقادهای موجود در صدوسیما را هم ندارند و مکرر پیش ایشان می‌آیند و از مطالب انتقادی برخی برنامه‌های صدوسیما مثل ۲۰۳۰ گلایه می‌کنند. جمعیت می‌خندد و وزیر بهداشت هم لبخندی می‌زند.

بعد آقا حاشیه‌سازی و سرگرم شدن به حاشیه‌ها را از موانع رسیدن به آرمان‌های انقلاب می‌خوانند و این بار به صحبت‌های نماینده انجمن‌های اسلامی درباره کنسرت‌ها گریز تأییدآمیز می‌زنند.

آقا نگاهي به انسانیت می‌اندازند و می‌گویند بخش دیگر حرف‌هایم درباره دانشگاه و تشکل‌هاست که نمی‌دانم وقت می‌شود یا نه؛ دانشجویان می‌گویند بعد از افطار وقت هست. آقا با خنده جواب می‌دهند: «قاپون از کیسه خلیفه می‌بخشدن؟! همه می‌خندند.

«برخی می‌گویند چرا رهبری همه مشکلات را گردن آمریکا و انگلیس خییشت می‌اندازد؟» آقا همین جا مکث می‌کنند و می‌گویند: «خب! خدا لعنت کند آمریکا و انگلیس خبیث را اما بنده بیشتر مشکلات و موانع را داخلی و درونی می‌دانم که البته دشمنان از آنها سوءاستفاده می‌کنند».

آقا تعریض دیگری هم به دانشجویان می‌زنند که برای رسیدن به آرمان‌ها باید صبور بود نه مثل بچه‌هایی که خانواده‌شان تازه غذا را روی گاز گذاشته و زیرش را روشن کرده، اینها مدام پا می‌کوبند که من غذا می‌خواهم. صبر انقلابی در کنار خشم انقلابی، تعبیری است که آقا روی آن تکیه می‌کنند.

«می‌خواهم کلمه غربی به کار ببرم اما اینجا ناچارم که بگویم بعضی‌ها می‌نامیدی را «پمپاز» می‌کنند». آقا این کار را کار دشمنانه می‌خوانند و بعد هم از یک کار موزیانه در چند سال اخیر برای تطهیر رژیم پهلوی می‌گویند: «حالا اینها قابل تطهیر هم نیستند».

دست آخر تأکید آقا بر نیاز به صراحت و شجاعت در مطالبه‌گری است. ایشان در پایان درس این روز یک فراخوان مهم به لشکر جوانان مؤمن و انقلابی می‌دهند: همه باید وارد میدان مطالبه و تحقق آرمان‌های انقلاب بشوید. بعد هم می‌گویند: «البته امروز و از آنچه بچه‌ها گفتند مشخص است هم صراحت دارید، هم شجاعت، اگرچه من برخی از حرف‌ها را قبول ندارم اما شجاعت را قبول دارم».

آقا دوباره به ساعت نگاه می‌کنند و می‌پرسند: اذان که نشده؟ جواب می‌شنوند: «چرا نشده» آقا رو به دانشجویان می‌گویند: «خب! وقت تمام شد». دانشجویان دوباره تقاضای ادامه جلسه بعد از افطار را دارند که آقا با خنده اما محکم «والسلام علیکم ورحمت‌الله» می‌گویند تا پرونده کلاس این رمضان نیز پای درس ایشان بسته شود.

